

## بررسی زبان محاوره در مقالات شمس

عسکری ابراهیمی جویباری<sup>۱</sup> مالک شعاعی<sup>۲</sup> علی آسمندجوقانی<sup>۳</sup>

### چکیده

به واژه‌ها، اصطلاحات، تعبیرات، کنایات، ضرب‌المثل‌ها و عباراتی که در بین مردم کوچه و بازار رواج دارد، زبان محاوره می‌گویند. زبان محاوره در متون ادب پارسی دارای بازتاب گسترده‌ای است این مسئله، در متون عرفانی به‌ویژه در کلام شمس تبریزی بسامد بالایی دارد زیرا او مانند دیگر عرفا، برای تأثیر سخن خود به روح و روان مخاطب اندیشیده بدین سبب از مناسب‌ترین ابزار یعنی زبان محاوره برای روانی، سادگی و گیرایی سخنش استمداد جسته است. از سویی اوج غلیان درون، در عارف شیدایی چون شمس، ساختار زبان رسمی و هر چهارچوب دیگری را می‌شکند لذا اصطلاحات اهل بازار، قصه‌های عامیانه، اعتقادات عوام، کنایات، ضرب‌المثل‌ها، تلفظ‌های عامیانه، حتی خبیثات و القاب ناپسند و ... در کلام شمس تبریزی به وفور دیده می‌شود. این پژوهش با روش گردآوری اطلاعات اسنادی و کتاب‌خانه‌ای و به شیوه توصیفی - تحلیلی، مبانی زبان محاوره در مقالات شمس تبریزی را بررسی نموده و به سروده‌های شاعران بزرگ ادب فارسی نیز استناد کرده است. کلیدواژه‌ها: سبک‌شناسی، محاوره، شمس و مقالات.

---

۱ استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد ساری، دانشگاه آزاد اسلامی، ساری، ایران. (نویسنده مسئول) jooybary1@yahoo.com  
۲ دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد ایلام، دانشگاه آزاد اسلامی، ایلام، ایران. malek\_sh23@yahoo.com  
۳ استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد اسلام‌شهر، دانشگاه آزاد اسلامی، اسلام‌شهر، ایران. aliasmand@yahoo.com  
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۱۱/۱۸ تاریخ وصول: ۱۴۰۲/۱۱/۴

## مقدمه

مطالعه متون نظم و نثر ادب فارسی نشان می‌دهد شاعران و نویسندگان با زبان و فرهنگ عامه ارتباط نزدیکی داشته‌اند، این امر باعث شده تعبیرات، اصطلاحات و قصه‌های عامیانه، به‌طور طبیعی در تار و پود متون ادبی، راه یابد. در متون قرن ششم که انحصاری بودن شعر و وابستگی آن به دربار کم می‌شود، بازتاب زبان محاوره بیش‌تر احساس می‌گردد. لذا در این قرن برخی از شاعران را سنت‌شکن رسوم پیشینیان می‌دانند «بزرگ‌ترین وجه اهمیت او [انوری] در همین نکته‌ی اخیر یعنی استفاده از زبان محاوره در شعر اوست و او بدین ترتیب تمام رسوم پیشینیان در شعر در نوشت و طریقه تازه در آن ابداع کرد.» (صفا، ۱۳۷۳، ۲: ۶۶۷) حتی سبک‌شناسان معاصر نیز با ذبیح‌الله صفا هم‌عقیده هستند «انوری زبان مردم کوچه و بازار را با زبان سخته‌ی اهل علم و ادب پیوند داده و گفتگوهای بسیار ساده و طبیعی، توأم با جمله‌ها و عبارات معترضه‌ی فراوان در شعر خویش آورده است.» (غلامرضایی، ۱۳۷۷، ۱۸۹) اگر برای زبان محاوره مصداق‌هایی تعیین گردد این نکته به اثبات می‌رسد که در آثار تمامی شعرا و نویسندگان، زبان و فرهنگ و رسوم و اصطلاحات و کنایات و ضرب‌المثل‌های عوام حضوری چشم‌گیر دارد. (غلامرضایی، ۱۳۸۱: ۱۶۶) در متون عرفانی گستردگی زبان محاوره بیش از دیگر متون است زیرا دیگران در پی نمایش سحر کلام و آرایش ظاهری آن کوشیده تا دانش و قدرت بیان خود را در برابر درباریان و دیگر گویندگان و نویسندگان به نمایش بگذارند؛ اما عرفا در اندیشه انتقال افکار بلند خود برای هدایت انسان‌ها هستند و وارسته‌ای چون شمس تبریزی که از شهرت طلبی گریزان بود، گاه زبان محاوره در کلام او موج می‌زند به افسانه و حکایت عامیانه اشاره می‌کند و با زبان عوام سخن می‌گوید. البته گاه چون حکیمی دانا نکته‌هایی فلسفی، کلامی و منطقی بیان کرده است.

## روش تحقیق

نحوه گردآوری داده‌ها در این پژوهش، کتاب‌خانه و روش تحقیق توصیفی - تحلیلی است بدین صورت که بعد از مطالعه منابع این حوزه و یادداشت‌برداری مطالب مورد نظر، جمع‌بندی آن‌ها فراهم گردید. با توجه به گذشت قرن‌ها از عمر متون و تغییرات تاریخ شعر و نثر و تحولات جامعه، تعیین تمامی مصداق‌های زبان محاوره کاری دشوار و پیرامنه است. زبان محاوره به‌طور عام در واژگان و ترکیبات اسمی و فعلی خلاصه می‌شود و به‌طور خاص، مجموعه‌ای از نکته‌های دستوری و ساختاری است که از دیرباز

در شعر کهن بازتاب داشته مهم‌ترین عناوین آن عبارتند از: اتباع، اسم صوت، مشاغل و اصطلاحات مربوط به آن، ضرب‌المثل‌ها، اعتقادات عوام، خبیثات، قصه‌های عامیانه، بازی‌های کودکان، تکرار واژه‌ها، رسوم عوام، اعداد، مبهمات، شبه جمله، اصطلاحات اهل بازار و غیره. در این پژوهش، هریک از مصادیق ذکر شده را در صورت لزوم تعریف کرده نمونه‌های آن را در مقالات شمس استخراج نموده است. با بیان شواهدی از دیگر آثار منظوم و منثور ادب فارسی، به نقد، بررسی و تحلیل داده‌ها پرداخته می‌شود.

### اتباع

اتباع مصدر باب افعال<sup>(۱)</sup> در لغت به معنی پیروی کردن است و در اصطلاح دستور «لفظی است مهمل و بی معنی یا فاقد معنی روشن که به دنبال اسم یا صفت می‌آید، برای تأکید و گسترش معنی آن‌ها یا بیان نوعی مفهوم جنس و قسم.» (انوری و گیوی، ۱۳۷۷: ۲/۹۸) اتباع را باید از مصداق‌های زبان محاوره دانست؛ زیرا در نوشته‌های رسمی به کار نمی‌رود و «بیش‌تر اختصاص به تداول عامه دارد، ولی گاهی در شعر گویندگان نامی قدیم و نیز در آثار شعرا و نویسندگان امروز هم دیده می‌شود.» (همان: ۹۹)

اتباع در مقالات شمس حضور چندانی ندارد و از آن جمله است موارد زیر:

تَرْت و مَرْت؛ یعنی تار و مار: «تَرْت و مَرْت کرده باشد.» (۱/۳۶۴)

فردوسی به صورت تال و مال به کار برده:

تَهْمَتَن به زابلستان است و زال شود کار ایران کنون تال و مال

(فردوسی، ۶۶۷، ۲/۱۳۷۰)

خان و مان: «او بر آن پل خان و مان ساخت.» (۲/۵۳)

گَرْد و مَرْد؛ یعنی ظاهر و باطن: «گفت: من از خدا خجل نتوانم شدن، ترا همچنین که خدا

آفریده است گَرْد و مَرْد نیکو آفریده است.» (۱/۲۲۱)

مولانا در موارد متعددی از این اتباع استفاده کرده:

تو مرد را ز گرد ندانی، چه مردی است در گرد و مرد جوی که با گرد کار نیست

(مولوی، ۱۳۷۵: ۲/۲۰۵)

همچنین است: قلندر مَلَنَدَر (۲/۲۳۱)

## اسم صوت

اسم صوت «لفظی است مرکب که معمولاً از طبیعت گرفته و خود بیانگر صداهایی از قبیل صوت خاص انسان یا حیوان، صوت خواندن حیوانات و صوت به هم خوردن چیزی به چیزی است.» (انوری و گیوی، ۱۳۷۷: ۲/۱۰۲) اسم صوت در مقالات پیش‌تر مربوط به اشیا است:

- تَرَاقَا تَرَاق؛ صدای شکستن متوالی: «بیا تا گردکان خوری. بر درخت بر رفت و تراتا تراق در گرفت.» (۱/۳۰۰) «او می‌گوید که: این چگونه گردکان است؟ تَرَاقَا تَرَاقَش به گوش من نرسید.» (۱/۳۰۱)

- تاق و تُرْب؛ صدای طبل، سر و صدا: «بعضی عاشقان با تاق و ترنب و معشوقان و محبوبان ساکن! گفتم بدان ماند آن تاق و ترنب و سور و دعوت که یکی ترا به باغ برد...» (۱/۳۰۰).

- چَغ چَغ؛ صدای شکستن چیزی: «شوهر، جوانی بود که اگر دست بر این دیوار نهادی، دیوار چغ چغ کردی که بیفتند.» (۲/۲۲۲)

طاب یا تاب: «در را طاب بزد و فرار کرد.» (۱/۱۹۱)

- طَرَاقَه؛ صدای برخورد دو چیز سخت با همدیگر: «لحظه‌ای طراقه‌ای برآمد، سرش بشکافت.» (۲/۲۲۱)

- لَم لَم؛ «ساعت بر طشت بزنم لَم لَم. تو را آن آواز در میانه گم شود.» (۲/۲۵۱).

- عَف؛ در عبارتی بسیار عامیانه، عَف؛ صدای پارس کردن سگ را هم به کار می‌برد: «برون رو ای مادر! به سر محله، آن سگ سرخ را بگو: عَف کردی! عَف تویی، عَف پدر تو مادرت. اگر مردی بیا به سر تنور، نیزه‌ات فرو خلم.» (۲/۲۲۷) مرید وی نیز می‌گوید: کس به دراز گردنی بر سر کوه کی رسد و چه کنند عَف عَفی، غم نخوریم ما ز عَف (مولوی، ۱۳۷۵، ۲/۵۰۷)

خاقانی با حسن تعلیل بسیار زیبا و با بهره جستن از صنعت جناس تام و ایهام، درباره عفو (اسم صوت سگ) با عفو به معنی اظهار پشیمانی در درگاه خداوند تعالی، سخن خود را تازگی خاص داده است:

سگی کردی کنون العفو می‌گو گر پشیمانی که سگ هم عفو می‌گوید مگر دل شد پشیمان

(خاقانی، ۱۳۵۷: ۲۱۴)

### کاف و چه تصغیر

کاف تصغیر در سخن شمس به فراوانی به کار رفته، می‌توان گفت که او به هر کلمه‌ای یک کاف تصغیر بر آن می‌افزود، نظیر:

آستینک (۱/۳۳۷)، انگشتک (۲/۱،۱۷۵/۱۲۴)، بهترک (۱/۱۰۴؛ ۲/۲۵۸) بیش‌ترک (۲/۲۵۶؛ ۱/۳۷۹)، پولک (۱/۳۳۷)، پیش‌ترک (۲/۱۶۹)، تُرکک (۲/،۲۰)، جلالک (۱/۳۷۰)، جوانک (۱/۳۳۶)، چشمک (۱/۳۳۷)، چیزک (۲/۹۹)، حجرگک (۲/۱۳۹)، خردک (۲/۲۷۳)، خرک (۲/۱۵۵،۱۵۸،۲۵۴؛ ۲/۲۳۲)، دامادک (۲/۲۵۴)، درمک (۱/۳۳۶)، دسَک (۱/۲۵۶،۳۰۰)، راستک (۲/۱۲) <sup>(۳)</sup>، رندکان (۱/۳۳۶)، زنک (۱/۱۸۴)؛ ۲/۲۳۱)، سرک (۲/۲۰۵؛ ۱/۳۸۳)، شاگردک (۱/۹۵)، شیخک (۱/۹۸)، طبلک (۱/۱۵۵)، غلامک (۲/۲۳۹)، قدرک (۲/۷۰)، کارک (۲/۶۷،۲۴۹؛ ۱/۹۵)، کافرک (۲/۹۹)، کرمک (۲/۲۱۶)، کلیدک (۱/۳۸۱)، کنیزک (۱/۲۴۳،۳۴۴)، گبرک (۲/۹۵)، گریبک (۲/۲۴۲)، مردک (۲/۳۴)، مرغک (۱/۱۹۷،۲۴۳)، ملحدک (۲/۲۴۸)، یارکان (۱/۱۴۱).

گاه دو واژه مصغر را پیاپی به کار می‌برد: «او و آن سجعکش و تشبیهکش!» (۲/۸۷) «الا سخن حق بگوی، خوشک و نغزک.» (۲/۹۴)

در مواردی صفت تفضیلی تر+ کاف تصغیر را به دنبال اسم‌های دیگر می‌آورد: کلان‌ترک (۱/۷۷)، گرم‌ترک (۱/۱۹۶)، هشیارترک (۲/۲۵۷).

بسامد کاف در این عبارات قابل توجه است: «چشمک چنان به خشوع مظلومک باز می‌کند که جهان را به یک نظر لقمه‌ای کند. همچنین سرک بر زانو نهاده است.» (۲/۲۷۱) مولانا که در لفظ و معنی تحت تأثیر شمس بوده، در استفاده از کاف تصغیر در ادب فارسی بی‌نظیر است و چندین غزل او به کاف تصغیر ختم می‌شود، نمونه‌ای از مطلع این غزلیات:

رو رو که نه‌ای عاشق، ای زلفک و ای خالک

ای نازک و ای خشمک، پا بسته به خلخالک

(مولوی، ۱۳۷۵، ۱/۵۱۲)

«چه» تصغیر که جنبه محاوره دارد هم به‌ندرت در مقالات به کار رفته، نظیر غلامچه:

«شهاب می‌گفت: این غلامچه. گفتم: شام روم، تحصیل کنم» (۲۰۸، ۲۴۴، ۲۶۵، ۲/۲۶۷)

## مشاغل و اصطلاحات مربوط به آن

با بررسی در مقالات شمس، تنها معدودی از مشاغل در نثر او به کار رفته‌است: آهنگر (۲/۴۲)، انجیرفروش (۲/۷۱)، بقال (۱/۱۱۲)، تن‌شور (۱/۱۵۱)، جولاهه (۱/۳۱۱)، حلوایی (۱/۲۴۳)، خربنده (۱/۱۵۸)، خطاط (۲/۵۵)، درزی (۲/۴۲)، رس‌باز (۲/۲۳۲)، رگ‌زن (۱/۲۲۳)، سوزن‌گر (۲۲۰)، کفشگر (۱/۱۱۳)، نانبا (۲/۳۰) و ...

- تن‌شور: «فلان زن متوفی بر تن‌شور می‌خندید.» (۱/۱۵۱)

- سر‌پز: «شب بر سر پز رفتی، ترید کردمی، بوی بردی.» (۲/۲۸؛ همچنین: ۲/۲۳۲)  
 نظیر همین عبارت در مناقب العارفین نیز آمده: «مگر روزی سر پز از حال او اندکی بوی برده.» (افلاکی، ۱۳۸۵، ۲/۶۳۰)

آنچه در بین عوام شایع بود، چندین شغل را از جمله مشاغل پست قلمداد می‌کردند، از جمله، کبریت‌فروشی و جولاهگی. «چنان‌که گفت یکی را که خواجه تو جهودی؟ گفت: نی. فقیهم. گفت: کاشکی جهود بودی. گفت: چرا؟ گفت: مرا کبریت می‌باید. - آنجا عادت بود که جهودان پگاه بیرون نه‌آیند از خوف ایذای مسلمانان که ثواب دارند ایذای ایشان را و کبریت ایشان فروشند و جنس کبریت - گفت: مرا از بهر این جهود می‌خواهی؟ گفت: آری. گفت: ای خواجه! من کبریت بیارم ترا، جهودی من آرزو مبر، من همان کار می‌کنم!» (۱/۱۳۴)

از جمله مشاغل پست دیگر جولاهگی بود: «جولاهه: بافنده. کنایه از حرفه و شغل پست. سخن جولاهگانه؛ یعنی عامیانه، به زبان عوام حرف زدن: سخن جولاهگانه بگویم.» (متن و تعلیقات: ۲/۴۴ و ۴۰۴)

اصطلاحات مشاغل: لکیس: واحد کوچک پول و وزن (۱/۱۱۶)، مکیس (مکاس) کردن: چانه زدن و تعارف کردن (۱/۱۱۲)، من یزید: حراج کردن (۸۸، ۱/۹۱) نیشکرده و نیشکرده: آلتی که کفاشان برای تراشیدن چرم به کار می‌برند. (۱/۱۱۳)

اضافه کردن اسم شخص به شغل هم از موارد کاربرد عامیانه است: «چنان‌که آن سید خطاط گفت ...» (۲/۵۵)

خاقانی نیز ترکیبات *لُنْبِکِ سَقَا* و *بوعلی دقاق* (۳) را آورده:

بهرام ننگرد به بَراهام، چون نظر

برخان و خوان لُنْبِکِ سَقَا برافکند

(خاقانی، ۱۳۵۷: ۱۴۰)

دقایقی که مرا در سخن به نظم آید

به سر آن نرسد وهم بوعلی دقاق

(همان: ۲۳۶)

### ضرب‌المثله‌ها

ضرب‌المثله‌ها در مقالات شمس دارای بسامد بالایی است و علت این امر را باید در این نکته دانست که در پای سخنان او از هر دست حاضر می‌شدند. موارد ذیل به‌عنوان نمونه ذکر می‌گردد:

زیره به کرمان بردن (۱/۶۹)، سوزن را راه نبودن (۱/۱۰۷)، هزار جو ارزیدن (۱/۱۰۸)، طبع کودکان گرفتن پیران (۱/۱۲۳)، از زانو تا زانو فرق داشتن (۱۳۰ و ۱/۱۳۵)، از بلندی چنان است که اگر نگاه کنی کلاه بیفتد (۱/۱۳۹)، دیروز از شکم مادر بیرون آمدن و ادعا کردن (۱/۱۸۳)، کل اگر طبیب بودی سر خود دوا بکردی (۱/۲۶۶)، خر اینجا خسبد/ کار اینجا خراب می‌شود (۱/۳۰۷)، سوراخ دعا گم کردن (۱/۳۰۹)، از کوزه همان برون تراود که در اوست. (۲/۳۹)، بالای استاد دکان نگرستن (۲/۲۳۸).

و این ضرب‌المثل معروف در نثر او به زیبایی نمود یافته: «کل، کل را گفت که: مرا دوا کن. کل گفت: اگر من دارو داشتمی؛ سر خود را دارو کردمی.» (۱/۲۶۶)

علاوه بر این، سخنانی است که به‌ظاهر ضرب‌المثل نیست؛ ولی ضرب‌المثل‌گونه است که بر ساخته نویسنده است و در تبیین و تشریح موضوعات آمده، نظیر: «اصل خود را رها کرده و خوار کرده از بهر اعزاز فرعی که هرگز عزیز نخواهد شدن. گوسفند سر خود می‌بیند که دو لکیس می‌ارزد و دُنبه خویش را نمی‌بیند، پیش انداخته است، اصل آن است.» (۱/۱۹۵)

و در جای دیگر درباره‌ی افراد بی‌تمییز گفته است: «تو گاو را از اشتر وانمی‌شناسی.» (۱/۲۸۳)

### اعتقادات عوام

بسیاری از اعتقادات و پنداره‌های خرافی که اغلب، حاصل جهل است، قرن‌های متمادی در بین مردم رایج بوده است چه‌بسا بدان اعتقاد راسخ داشته‌اند. کاربرد فراوان آن در نظم و نثر گواه این حقیقت است.

- چنان‌که پندار مردمان دربارهٔ سبب زلزله که از قدیم مطرح بوده است و طبق این افسانه زمین بر شاخ گاو قرار دارد و هنگامی که گاو، شاخ خود را تکان می‌دهد، زلزله پدید می‌آید: «زلزلهٔ زمین از شاخ گاو بودی، جمله زمین بلرزیدی. یکی شهر فرومی‌رود، یکی به سلامت.» (۲/۸۲)

- همزاد داشتن: طبق افسانه‌ها برای هر شخصی، همزادی از دیو و پری است: «پس چون ما را میل هست، الا همزادی هست، چنان‌که می‌گویند: هرکسی را همزادی از پری یا از دیوی که با او به هم در وجود آید و دوست‌دار و پس دوک است.» (۲/۲۳۶)

موحد در ضمن تصحیح مقالات شمس در توضیح عبارات فوق آورده است: «وصفی از همزاد، مطابق اعتقادات عامه؛ یعنی پری یا دیوی که با شخص در یک‌زمان، زاده و ملازم او در دوران زندگی است و چون سایه در پی او می‌دود. در شعر نظامی که می‌گوید:

فرمود به دوستانِ همزاد      تا بر پی او روند چون باد  
همزاد در مصراع اول، به معنی هم‌سن‌وسال به کار رفته است؛ ولی در مصراع دوم ایهامی هست به همزاد در معنی بالا که پس دوک آدمی است و همواره چون باد بر پی او می‌رود.» (موحد، ۱۳۸۴: ۳۶۰).

ملک‌الشعراى بهار نیز در اشاره به این افسانه گفته است:

دیو و غول و جن و همزاد و پری      با همه دانایی و افسونگری  
در میانشان دشمنی بود از قدیم      کارشان زین دشمنی نامستقیم  
(بهار، ۱۳۸۱: ۸۵۱)

- همچنین است: افسانهٔ غول و بیابان (۱/۱۱۵).

#### قصه‌های عامیانه

قصه‌های عامیانه در مقالات شمس موج می‌زند و از تمامی این قصه‌ها جهت بیان مطالب ناب عرفانی سود جسته است:

قصهٔ عارفی که در بغداد می‌شود: صد خیار به پولی (۱۱۰ و ۱/۱۲۷)، قصهٔ بقالی که به خاطر یک پول چانه می‌زد (۱۱۱/۲)، جُحی (۱۲۱، ۱/۱۵۵)، قصهٔ کُری که از آسیا می‌آمد (۶۸ و ۲/۶۹) و ... .



## تکرار واژه

تکرار واژه همه جا از مصادیق زبان محاوره محسوب نمی‌گردد، اما در برخی از موارد، حکایت از زبان عوام دارد:

- تکرار دو بار یک واژه:

الله الله (۱/۲۴۶)، اخ اخ (۲/۲۵۶)، خام خام (۲/۳۶)، خشک خشک (۱/۳۴۰)، خوش خوش (۱/۳۷۳)، دزد دزد (۱/۳۰۹)، زود زود (۹۴ و ۲/۲۰۳)، سرد سرد (۲/۱۶۰)، طرف طرفه (۲/۲۶۱)، عللو (داد و فریاد، بهانه) (۲/۲۰۵)، غلط! غلط! (۱/۲۲۷)، کشان کشان (۲/۳۴)، لب لب (۱/۷۷)، لته لته: پاره پاره (۱/۱۵۷)، هیهای هیهای (۱/۲۵۲)، یکان یکان (۲/۲۰۵).

تکرار دو بار یک واژه که حاکی از سخن عامیانه است، پرکاربرد است: «مادرشان مرغ خانگی است، لب لب جو می‌رود.» (۱/۷۷)

- تکرار سه بار یک واژه:

«فرومی‌رود و می‌رود و می‌رود چون قارون.» (۱/۲۹۰) «خوش می‌گرید آه آه آه.» (۲/۲۴۲).

- تکرار دو واژه به صورت پیاپی: «زینهار زینهار! الله الله!» (۱/۲۶۹)

تکرار دو واژه در عبارات: «انگشت انگشت بگیری، خیک خیک برود.» (۱/۲۸۳)

- تکرار کلمه «چنین» در عبارات زیر، با این شیوه بیان هنوز هم در بین مردم رایج است: «چنان که محمد امیرچی می‌گفت که: شخص درآید، چنین و چنین گوید که: مادرزنش چنین و زنش چنین و کنیزک چنین. کسی را رها نکرد که نیالود!» (۲/۲۰۵)

## اعداد

اعداد در زبان محاوره از قدیم به شکل‌های گوناگون کاربرد داشته در متون ادبی به‌طور متنوع به‌کار رفته است:

- به صورت تخفیف:

چار، چارم، چل روز (۱/۱۸۷)، چل هزار سال (۱/۲۳۵)، چله (۱۲۳، ۱۷۱، ۲۰۰، ۱۷۹، ۲۴۳، ۱/۳۲۳).

چند نمونه:

«اما غیبت از کبایر است. از آن چار گناه کبیره است که آن را از زشتی گناهان دیگر جدا داشته‌اند.» (۱/۱۷۹) «و چل روز چنان‌که توانستم کوشیدم.» (۱/۱۸۷) «این مشکل تو بی او حل نشود؛ اگرچه صد چله بر آری.» (۱/۱۲۳) «این چله‌داران متابع موسی شدند؛ چو از متابعت محمد مزه نیافتند.» (۱/۱۷۱) خاقانی نیز می‌گوید:

پس از چندین چله در عهد سی سال

شوم پنجاهه گیسرم آشکارا

(خاقانی، ۱۳۵۷: ۲۵)

- به صورت تخمین:

«در هنگام تردید و تخمین، دو عدد متوالی از یک مرتبه یا طبقه را با هم به‌کار می‌برند و در این صورت، عدد کوچک را نخست می‌آورند.» (انوری و گیوی، ۱۳۷۷، ۲/۱۷۳) دو سه (۱/۲۱۸)، سه چهار (۱/۱۳۲) و ۹۵، ۲۳۹، ۲/۲۴۹، هفت هشت (۱/۱۲۰)؛ ۲/۲۷۱، سی چهل (۲/۷۹)، دوازده به‌صورت دوازده: «همچنان عزیز پیغامبر را دید صلوات‌الله‌علیه بعد از دوازده سال.» (۲/۴۹ همچنین: ۱/۳۷۰ و ۲/۸۶).

واحد شمارش

در گذشته، هر چیز، واحد شمارش جداگانه‌ای داشت؛ گاه در زبان محاوره، برای همه چیز از لفظ «تا» استفاده می‌کردند، امری که از گذشته تا به امروز رایج است. (رک: انوری و گیوی، ۱۳۷۷، ۲/۱۷۵)

در مقالات شمس به مواردی از این قبیل برمی‌خوریم: «خلق به یک‌بار جمع شدند. تایی چند از آن مرغان بیرانید.» (۲۴۳) «گویند هزار تا کاغذ تصنیف کرده است فخر رازی در تفسیر قرآن.» (۱۲۸) «دعوی کرد صد تا بغوسی و صد تا چادر بغدادی و صد اطلس استنبولی و صد تا جامه دیگر.» (۶۳۴)

مبهمات

مبهمات، «کنایاتی هستند که در معانی آن‌ها یک نوع ابهام است.» (خیام پور، ۱۳۸۲: ۳۳) برخی از مبهمات در زبان غیررسمی و محاوره کاربرد فراوانی دارد؛ مانند فلان و فلانی. در مقالات شمس، کنایات گاه به‌صورت ضمیر مبهم و گاه به‌صورت صفت مبهم به‌کار رفته است:

فلان (۱۰۵، ۱۸۱، ۱۸۶، ۲۲۷/۱)، فلانی (۲۰۷، ۱۸۳، ۱/۱ و ۲/۱۷، ۹۷)، فلان اخلاطی (۲/۲۱۲)، فلان بزرگ (۱/۲۸۶)، فلان جا (۱۱۶، ۱۶۵، ۳۵۹/۱)، فلان بقعه (۱/۱۳۰)، فلان پادشاه (۱/۲۷۰)، فلان چیز (۱۷۱، ۲۰۸/۱)، فلان زن (۱/۱۵۱)، فلان سو (۱/۱۶۶)، فلان شهر (۱/۱۲۳)، فلان شیخ (۱۷۹، ۱۸۴، ۱۸۳، ۲۰۰/۱ و ۲/۱۷۳)، فلان قلعه (۱/۲۶۹)، فلان کس (۱/۱۱۷ و ۲/۱۷)، فلان مرد (۱/۲۳۴)، فلان یار (۱/۱۸۷، ۱۸۸)، آن فلان (۷۳، ۱/۱۴۰)، جنازه فلان (۱/۲۸۳)، سخن فلان (۱/۱۷۰)، صوت فلان (۱/۱۵۶)، سفره فلانی (۱/۲۵۴)

«آن فلان گفت که: همه خود همچینین اند.» (۱/۷۳) «چنانکه آن فلان دوست مرا پرسیدند جهت ما که او فقیه است یا فقیر؟» (۱/۳۲۶)

تکرار فلان در این عبارت:

«اکنون او را پیش که فرستم که عالم شود، فلان یا فلان یا فلان؟» (۱/۳۱۱)؛ به صورت فلان فلان: (۲/۲۱۲) فلان بن فلان (۱/۳۲۲) «فلانی چندینی یاد دارد از هر فنی و جامگی او چندینی باشد و فلانی را که هیچ محفوظ نباشد، جامگی او چندینی!» (۱/۱۰) به صورت فلانه هم دیده شد «فلانه مادر». (۱/۱۸۳)

#### شبه جمله

شبه جمله «کلمه یا گروهی از کلمه‌هاست که اغلب برای بیان حالات عاطفی و احساسی گوینده به کار می‌رود؛ مانند حالت درد، تحسین، تعجب، شادی، افسوس، امید، آرزو، تحذیر و مانند آن‌ها.» (انوری و گیوی، ۱۳۷۷: ۲/۲۴۰) مانند آه (۷۳، ۱۴۱، ۲۳۲، ۲۶۹ و ۱/۲۶۹)، آخ (۳۴ و ۳۵، ۲/۲۴۹)، آوِخ (۳۴ و ۲/۳۵)، ای والله (۱/۲۲۲)، بسم الله (۱/۲۲۶)، خَه (۵۸، ۶۶، ۹۰، ۱۴۰، ۲/۲۲۷)، وای (۱۵۲، ۲۳۹، ۲۱۷، ۱/۲۶۶)، ها/ حرف تشبیه و استفهام (۸۶ و ۲۰۸، ۱۱۰/۲)، هان (۱/۲۳۴)، های (۲/۷۵)، هله (۷۲، ۱۰۹، ۱/۲۷۳؛ ۶۹، ۱۴۷، ۲/۱۶۶)، هی (۲۹۴، ۱/۲۳۰، ۲/۳۳) هی هی (۱/۳۸۲).

#### -والک:

«وای بر تو. در عربی محاوره به کار برده می‌شود. ظاهراً صورتی از ویلک و ویلک.» (موحد، ۱۳۸۴: ۵۲۵)

«می‌رفتم در آن بیشه که شیران نمی‌یارند رفتن. یکی جوان زفت می‌آید، می‌گوید مرا: والک! من هیچ بدو التفات نکردم و نظر نکردم ... بعد از آن، بار دگر که گفت: والک! به سر بازگشتم به سوی او.» (۱/۲۲۲)

مولانا نیز می‌گوید:

با یارِ عرب گفتم، در چشمِ تَرَمِ بنگر می‌گفت به زیر لب: لا تَخْدَعْنِي والک  
(مولوی، ۱۳۷۵: ۱/۵۱۳)

«ها» در نثر شمس تبریزی نمود خاصی دارد، خواه با تکرار واژه خواه بدون تکرار:

«چو با او سخن بگویی؛ گوید: ها! چه هاها! چون های های؟» (۱/۸۶)

- هله:

«هله! این صفتِ پاک ذوالجلال است و کلام مبارک اوست.» (۱/۷۲)

- یکی از ویژگی‌های بارز مقالات شمس به‌کار بردن شبه جمله زهی است. (ر. ک. صفحات: ۱۸۴، ۲۴۸، ۳۱۷ ... ۱/ و ۳۶، ۶۴، ۸۸، ۱۰۶ ... ۲/)

مولانا شاید به تبعیت از شمس است که در کاربرد این شبه‌جمله بسیار اصرار دارد:

زهی باغ! زهی باغ! که بشکفت ز بالا زهی قدر! زهی بدر! تبارک و تعالی  
زهی فر! زهی نور! زهی شر! زهی شور زهی گوهر منشور! زهی پشت و تولا  
(مولوی، ۱۳۷۵: ۱/۸۳)

## واژه‌ها

برخی از واژه‌ها فقط در میان توده مردم کاربرد دارد و به‌طور معمول در زبان رسمی جایی ندارد، اما نویسندگان و شعرا خودآگاه یا ناخودآگاه این نوع از واژه‌ها را در آثار خود به کار می‌برند، نظیر:

آبریز (۱/۳۱۷ و ۱/۳۴)، آرزوانه / چیزهای دوست‌داشتنی (۱/۲۷۳)، تیزی (۱/۳۵۶)؛  
۲/۲۶۹، ریدن (۱/۱۰۰) ریستن / ریدن (۲۵۱، ۲۵۶، ۲/۲۷۳)، ریشاییل / پریش، ریش  
دراز (۱/۹۸)، عورت یا عورتان / در اشاره به زن (۱۵۷ و ۱/۱۵۸ و ۱۰۴، ۲۰۴،  
۲/۲۰۵)، سقایه / میرز، طهارت‌خانه (۱۹۳، ۲۱۴، ۱/۳۸۱ و ۲/۱۸۱)، لوطی (۱/۱۵۴)،  
لنگ / پا (۲/۲۳۱)، لولپانه (۲/۲۴۲)، مام / مادر (۱/۳۴۷)، میرز (۲/۶۲)، میزیدن  
(۲/۶۲).

### ترکیبات اسمی

شمس، انواع ترکیبات اسمی، وصفی، قیدی و مصدری را به کار برده است که بخش قابل توجهی از آن برگرفته از زبان عوام است. از آن جمله است: هم‌کاسه و من یزید در عبارات زیر: «آن‌گه ایشان را با این عقل و ادب، باید که در ابایزید و جنید و شبلی به دو روز برسند و هم‌کاسه شوند.» (۱/۷۳)

خاقانی گوید:

هم‌کاسگی ذره بس فخر نیست آن را / کز خور خواره آمد و از ماه نو خالاش  
(خاقانی، ۱۳۵۷: ۲۲۹)

«بط بچگان کلان تَرَک شدند، با مادر به لب جو آمدند.» (۱/۷۷) «مرا در من یزید انداختی.» (۱/۸۸)

همچنین ترکیبات:

خیارزار (۱/۲۷۸؛ ۲/۲۴۷)؛ هم‌کاسه (۷۳، ۱/۳۱۸)، کلان تَرَک (۱/۷۷)، شیخک ریشاییل (۱/۹۸) شیء الله (۱/۱۰۳) پيله بابا/ پيره بابا، بابا بزرگ (۱/۳۳۷ و ۶۷)، ختنه سوران (۱/۱۹۳)، انگشت‌نما (۱/۵۲؛ ۲/۲۷۰)، خوش و بش (۱/۳۴۹)، سلام خشک (۱/۳۶۹)، صف نعال (۲/۷۱)، تیریزی‌بچه (۲/۱۰۳)، خواب خرگوش (۲/۱۱۰) نان انبان/ شکم (۲/۴۰) رسن باز (۲/۲۳۲)، عمودباز (۲/۲۳۲)، پس دوک/ چیزی که مانند سایه به دنبال دیگری رود. (۲/۲۳۶)، مرده‌شوی (۲/۲۵۸)، به‌گردن تو (۲/۲۶۴).

### افعال و ترکیبات فعلی

فعل از پرکاربردترین اقسام کلمات است؛ آنچه باعث شگفتی است استفاده فراوان همه شاعران و نویسندگان ادب پارسی از ترکیبات فعلی در ساختارهای مختلف صفت مفعولی، فاعلی و ... است که مصداق جعلی است و جزء زبان محاوره محسوب می‌گردد:

گیرم/ فرض می‌کنم (۲۸۵، ۱/۳۳۸ و ۲/۵۳)، گیر/ فرض کن (۲/۱۴۴)، به دو پول ارزیدن (۱/۸۴)، انگشتک زدن/ بشکن زدن (۱/۱۲۴)، در دوغ افتادن (۱/۱۷۹)، علیک گفتن سلام (۱/۱۸۱، ۲۹۰)، سخن در دهان افتادن (۱/۲۱۰)، به کون فروافتادن (۱/۲۲۲)، هرچه بادا باد (۱/۲۵۳)، گاو را از شتر نشناختن (۱/۲۸۳)، زانو زدن/ در مقابل کسی (۲/۱۶)، آرد در دهن داشتن (۲/۶۴)، انگشت‌انگشت کردن/ ریزریز کردن (۲/۲۳)، به

زبان آمدن (۲/۴۸)، غم نان خوردن (۲/۵۳)، دست بر دست زدن (۲/۵۶)، سر را به باد دادن (۲/۷۷)، امکان سر خاریدن نبودن (۲/۷۵)، سرگین به دهان (۲/۸۸)، بیات شدن (۸۹ و ۲/۹۰)، دل‌سرد کردن (۲/۲۴۳)، دل‌خوش شدن (۲/۲۴۹).

«من می‌گویم که دوعالم بیش ارزی و عزیزی و مکرمی. او می‌گوید: نه! من دو پول می‌ارزم، بهای من دو پول است.» (۱/۸۴)

در فیه مافیه هم آمده است: «و اگر نه آن گوینده که قوم را از ملالت نبرد، دو پول نیرزد.» (مولوی، ۱۳۸۷: ۹۸) «در دوع افتاده‌ایم، آنگاه کدام دوع!» (۱/۱۷۹)

از زبان محاوره‌ ترکی نیز در مواردی استفاده شده است نظیر:

قنق گرگ / مهمان می‌خواهی (۲/۳۲).

### منادا

در مقالات شمس، منادا ضمن اینکه از بسامد بلایی دارد، متنوع نیز هست از آن جمله: های که: «در تداول عامه، حرف ندا و خطاب است، چون آی و ای.» (دهخدا، ۱۳۷۳:

۲۰۶۶۵)

«های نماز نیز به ایما می‌گزاریم.» (۲/۷۵) «های در خون خود در می‌آیید.» (همان)

موارد دیگر عبارتند از:

ای جان! (۱/۲۵۶)، ای جان و جهان! (۱/۲۵۶)، ای غر خواهر! (۱/۸۳)، ای فلان!

(۱/۱۷۲)، ای مادر! (۲/۲۲۶)، وای پیر بابا! (۱/۲۱۳)، وا خدا! (۱/۲۱۳)، وا

شیخی! (۱/۲۵۴)، وا مریدی! (۱/۲۵۴)، وا پيله بابای! (۱/۶۷).

گاه منادای مکرر به‌گونه‌ای که عوام به هنگام عصبانیت برای تحقیر و توهین به‌کار می‌برند، استعمال شده است:

«دشنام‌ها داد که: ای خر! ای سگ! ای پلید! کجا آمدی؟ از اینجا برو.» (۱/۳۶۸) «ای

خر! ای خر! ای سگ! ای سگ! ای تندیس! از ظاهر من خبر نتوانی داد.» (۲/۴۲)

### اصطلاحات اهل بازار

«علاوه بر زبان محاوره عادی روزانه، هریک از قشرهای اجتماعی، لغت‌هایی خاص خود دارند که بعضی از آن‌ها به گوش اهل زبان رسیده کم‌وبیش وارد زبان عمومی شده است.»

(محبوب، ۱۳۸۳، ۱۰۴۰ و ۱۰۴۱)

صد خیار به پولی (۱/۱۱۰)، یک پول (۱/۱۱۲)، مکیس کردن (۱/۱۱۲)، من یزید (۸۸ و ۱/۹۱).

### تلفظ‌های عامیانه

در گفتار، تلفظ‌هایی وجود دارد که بر سهولت و تسامح کاربرد زبانی دلالت دارد و کلمات و ترکیبات به صورت حذف، قلب، ابدال و افزایش استعمال می‌شدند. این امر فقط مختص زبان فارسی نیست. برای مثال: «قلب در تمام زبان‌های عالم موجود است و همه زبان‌ها این عادت دارند که بعضی کلمات را به طریق مقلوب ادا کنند و از این عمل گاهی دو لغت به وجود می‌آید که یکی اصل و دیگری مقلوب آن است، در زبان دری نیز به سبب اختلاط و امتزاج لهجه‌ها، حروف به یکدیگر بدل می‌شود که نمونه آن در فرهنگ‌ها ضبط است و می‌توان بدان‌جا رجوع کرد.» (بهار، ۱۳۷۳: ۱/۲۲۱)

در مقالات شمس این نوع کاربردها بسیار است، از آن جمله:

اِشتاب (۱/۲۹۱)، بازگونه (۱/۳۵۰)، برتابرت/ بردبرد (۱۱۳ و ۱/۴۴۴)، پاپوچ/ پاپوش (۱/۲۵۴)، یرتاو/ یرتاب (۱/۱۱۰)، تَتابر (۲۳۱، ۲/۲۴۶)، دهول/ شکل دپگری از دهل (۱/۳۸۴)، نانبا (۲/۳۰) و نانپسند (۱/۳۲۱).

وژه: وجب «یک وژه بر زمین فروبرده بود.» (۲/۲۱۸)

### کنایات

کنایاتی که برخاسته از محاوره مردم کوچه و بازار است در سخنان شمس به فراوانی یافت می‌شود که برخی از آن‌ها ریشه در گذشته دارد؛ نظیر پنبه و دوکدان خریدن: «پنبه بخر و دوکه؛ بنشین و می‌ریس.» (۱/۴۹۸)

گویا کار ریسیدن ویژه زنان بوده است و برای تحقیر افراد و تشبیه آنان به زن گاه دوک و پنبه به نزد آن شخص می‌فرستادند و این کنایه ایما از آن بود که شما شایسته کار مردان نیستید «فرستادن هرمزد دوکدان و جامه زنان نزد بهرام چوبینه» به همین منظور است که تفصیل آن در شاهنامه آمده است. (فردوسی، ۱۳۷۰، ۱۹۹۸ به بعد/۲)

- در دوغ افتادن: کنایه از گرفتار شدن. «در دوغ افتاده‌ایم، آنگاه کدام دوغ! دوغی که پایانش نیست. کاسه‌ای نیست که او را کرانه باشد تا از دوغ برآید.» (۱/۱۷۹)

همچنین است:

پُر سر / کنایه از انسان مغرور (۱/۱۰۵)، چه سگ بودن / امروزه می‌گوییم سگ کیه (۱/۳۳۸)، خاک‌باشی / فروتنی (۱۲۶)، در تیر کسی بودن / کنایه از پیرو کسی بودن (۱۱۰)، ریش اندازۀ ریش کردن (۱/۲۱۴)، کار آن دارد / مهم این است که (۱/۱۴۵)، سردستی / اندک‌مایه (۱/۳۲۶)، آرد در دهان داشتن / کنایه از دشواری سکوت (۲/۶۴)، (کسی را) به خر بر نگرفتن (۲/۲۰۴)، در کوزه فقاغ کردن (۲/۲۰۸).

#### دعا

در مقالات شمس دعا به شیوه عوام هم کاربرد دارد: عید مبارک باد! (۱/۳۸۴)، دور از شما (۲/۲۴۸)، خدای عمر دهاد! (۲/۲۱۵)، جزای خیر دهاد! (۲/۲۱۶)، دور از شما (۲/۲۴۸)، آفرین بر مردی تو باد! (۲/۲۷۲).

- دعای مکرر:

«یا رب! مبارک گردان! ان شاء الله ده شود!» (۱/۳۷۰) «عورتش می‌گوید: هر جا که هست، هی عمرش دراز باد! وقتش خوش باد!» (۲/۷۸)

#### نفرین

نفرین نیز به شیوه عوام در مقالات شمس بازتاب داشته است؛ نظیر:

خاکت بر سر! (۲/۶۹)، خاک بر سرش! (۲/۴۳)، عالم بر سر (کسی) کردن (۱/۱۲۸)، دهانم شکسته باد! (۲/۶۵) لعنت بر آن پشت باد (۲/۲۱۴).

- نفرین‌های بی‌پای:

«گفتم هزار لعنت بر آن‌کس که این گفت! و گردنش بشکند! و رویش سیاه شود!» (۱/۳۷۹) «شیخ گفت: گردنت زده و زبانت بریده باد!» (۲/۵۱)

«پس خاک عالم بر سر بیایستی کردن ابایزید را و جنید را از حسرت فخر رازی.» (۱/۱۲۸)

- مَه: «حرف نفی به معنی نه؛ و این کلمه در مورد نفی کردن و رد کردن دو چیز با تکرار به‌کار می‌رود و بیش‌تر به‌صورت نفرین. نه این باشد و نه آن. یا این مباد و آن نیز مباد، به‌کار رفته است.» (سجادی، ۱۴۸۶، ۲/۱۳۸۲) همچنین گفته‌اند که مَه «علامت انکار و تحقیر است؛ در برابر خَه که مفید معنی قبول و تحسین می‌باشد.»

«اکنون چه می‌خواهی؟ مَه او و مَه پيله باباش! مه همدانش! همچنان به زمین فرورود، خبر ندارد.» (۲/۲۲۶)؛ معنی این عبارت: خاک بر سر او و خاک بر سر پیر باباش! و ...!



با چنین جور در ولایت تو      مه تو و مه سپاه و رایت تو  
(سنایی، ۱۳۶۸: ۵۶۶)

یعنی؛ خاک بر سر تو و سپاه تو و رایت تو

#### القاب ناپسند

علی‌رغم این‌که قرآن کریم (حجرات/۱۱) به صراحت توصیه کرده است که یکدیگر را با القاب زشت نخوانید، متأسفانه این عادت زشت از سر مردم باز نشده از قدیم رواج داشته است. نظیر سیه (سیاه) شلوار که: «ظاهراً علامت افراد ایلپاتی و مردم دور از شهر است: سیه شلواری که ملک عادل، معتقد او بود.» (۲/۱۳ و تعلیقات: ۱۰۰۸)

#### خبیثات

دشنام یا به تعبیر امروزی، فحش و حرف‌های رکیک زدن در بین مردم کوچه و بازار رواج دارد. این‌که چرا و چگونه سخنان رکیک و ناموزون در متون ادبی رخنه کرده است، دلایل متعددی را می‌توان برشمرد که در اینجا مجال آن نیست؛ اما چرا در متون عرفانی هم این‌گونه سخنان برای خود جایی باز کرده است، سخنی است جواب اقتناع‌کننده‌ای برای آن نیست:

«خوانندهٔ مثنوی شاید در مطالعهٔ آن، بارها با تعجب از خود سؤال کند که در تقریر این نکات عالی، مولانا چه حاجت به آن قصه‌های نازل داشته است؟ به‌هر حال تغافل و تساهل خود مولانا را از این بابت باید تا حدی حمل بر الزام وی به رعایت حال مستمع و توجه وی به مقتضای احوالی کرد که آنچه امروز از روایات مناقب مولانا و اقوال کسانی چون سلطان ولد و فریدون سپهسالار و احمد افلاکی برمی‌آید، برای القای تصور درستی از چنان احوال کافی به نظر نمی‌آید.» (زرین‌کوب، ۱۳۷۴: ۴۰۱)

شمس همچون مولانا از ذکر این‌گونه کلمات ابایی ندارد؛ اگرچه تعداد آن اندک است. در مواردی هم به دشنام دادن خود اذعان دارد چنان‌که: «آخر جایی که نام خدا گویند، سحر باطل می‌شود ... چندین باران حیات و آب زندگانی که از او می‌بارد و می‌زند بر خلق، سحر چگونه پذیرد او را؟ دشنام دادم که احمق فضول! ترا کی این فضول می‌فرماید؟ از این رنجید. ابله چه می‌رنجی.» (۱/۲۲۳)

کلمات و ترکیبات ذیل از جمله واژه‌های رکیک در مقالات شمس است:

بغا/ روسپی (۲۴۹، ۲/۲۶۶)، دامادکِ خر (۲/۲۵۴)، طریل (لفظی برای دشنام بوده است) (۲۱۵، ۱/۳۰۵)، غرخواهر (۱/۸۳؛ ۲/۳۴۹)، قحبه (۱/۲۹۶؛ ۲/۲۳۱)، کوله/ حرامزاده (۱/۳۳۶)، مادر غر (۱/۲۹۵)، مخنث بغا/ نامرد، روسپی (۱/۲۳۷).  
 «نبیره شهاب سهروردی مرا می‌گفت: التردد تودد. گفتم: از آن تو باری نی، ای غر خواهر که تویی.» (۱/۸۳)

البته غیر از موارد فوق، واژه‌هایی بسیار رکیک هم در مقالات شمس به کار رفته است که از ذکر آن خودداری می‌شود. (ر.ک: ۱۸۴، ۲۹۵، ۱/۳۴۹ و ۶۹، ۲۴۴، ۲۴۲، ۲۵۸، ۲/۲۶۸)

### نتیجه‌گیری

زبان محاوره، همواره در متون ادبی بسامد بالایی داشته در شاهنامه فردوسی، دیوان خاقانی، آثار مولوی و دیگر شاعران مصادیق محاوره بسیار است. از آنجا که مخاطب عرفا عوام بوده‌اند، زبان محاوره در متون عرفانی بیش از دیگر متون مورد توجه قرار گرفته است به همین علت، واژه‌ها، اصطلاحات، ترکیبات اسمی و فعلی، کنایات، قصه‌های عامیانه و ... در آثار ادبی شمس تبریزی موج می‌زند. با توجه به مصداق‌هایی که برای زبان محاوره بیان شد، باید گفت همه بنیان‌های زبان محاوره در مقالات شمس دیده می‌شود؛ البته برخی از مصداق‌ها کم‌رنگ و برخی دیگر پرتکرارند؛ به‌عنوان نمونه، اتباع، اعداد به شیوه عوام، مشاغل و اصطلاحات مربوط به آن در مقالات شمس حضور چندانی ندارد اما «کاف» تصغیر، ضرب‌المثل‌ها و شبه‌جمله استعمال بیش‌تری دارد. اعتقادات و پندارهای خرافی و عوامانه در نثر شمس نیز وجود دارد. دشنام و حرف‌های رکیک هم در ضمن حکایات او آمده است. اگرچه تکرار واژه در همه جای اثر او از مصداق‌های زبان محاوره محسوب نمی‌گردد؛ در برخی از موارد، بی‌تردید حکایت از زبان عوام دارد.

میهمات در مقالات شمس، به‌صورت ضمیر و صفت مبهم به‌طور وسیع استعمال شده است. در مواردی نیز از زبان محاوره کردی، ترکی و عربی هم استفاده کرده است. مناداها نیز به شیوه عوام، جنبه توهین و تحقیر دارد و در مجموع باید گفت که واژه‌ها، اصطلاحات، کنایات، ترکیبات اسمی و فعلی که به فراوانی در مقالات شمس به کار رفته است و بخش قابل توجهی از آن برگرفته از زبان عوام است، چاشنی بیانات ناب عرفانی اوست.

پی‌نوشت‌ها

- ۱- «در برخی از کتب قواعد، آن را از باب افتعال مانند اتحاد دانسته‌اند.» (انوری و گیوی، ۱۳۷۷: ۹۸)  
دیف «راستک» دارد، مطلع:  
اندر آ با ما نشان ده راستک / ماجرا را در میان نه راستک  
(مولوی، ۱۳۷۵، ۱/۵۱۴)
- ۳- دقاق: آرد فروش.
- ۴- این ترکیب در معارف سلطان ولد هم آمده‌است. (رک: سلطان ولد، ۱۳۷۷: ۲۴۸)

## منابع

- انوری، حسن، احمدی گیوی، حسن، (۱۳۷۶)، دستور زبان فارسی (ج ۲)، تهران: فاطمی.
- افلاکی، شمس‌الدین احمد، (۱۳۸۵)، مناقب العارفین، تصحیح تحسین یازجی، تهران: انتشارات دنیای کتاب.
- بهار، محمدتقی، (۱۳۷۵)، سبک‌شناسی یا تاریخ تطور نثر فارسی، تهران: امیرکبیر.
- \_\_\_\_\_، (۱۳۸۱)، دیوان اشعار، تهران: نشر علم.
- خاقانی شروانی، (۱۳۵۷)، دیوان، به کوشش ضیاء‌الدین سجادی، تهران: زوار.
- خرمشاهی، بهاء‌الدین، (۱۳۷۸)، حافظ نامه، تهران: علمی و فرهنگی.
- دبیرسیاقی، محمد، (۱۳۴۴)، مشت‌ی از خروار یا نمونه نثرهای به جا مانده فارسی، تهران: انتشارات علمی.
- دهخدا، علی‌اکبر، (۱۳۷۴)، امثال و حکم، تهران: امیرکبیر.
- رودکی سمرقندی، (۱۳۷۳)، دیوان، تنظیم، تصحیح و نظارت: جهانگیر منصور، تهران: ناهید.
- زرین‌کوب، عبدالحسین، (۱۳۷۴)، بحر در کوزه، تهران: انتشارات علمی.
- سجادی، سیدضیاء‌الدین، (۱۳۸۲)، فرهنگ لغات و تعبیرات با شرح اعلام و مشکلات دیوان خاقانی شروانی، تهران: زوار.
- سلطان ولد، محمد بن محمد، (۱۳۷۷)، معارف سلطان ولد، به کوشش: نجیب مایل هروی، تهران: انتشارات مولی.
- سنایی غزنوی، (۱۳۶۸)، حدیقه الحقیقه و شریعه الطریقه، تصحیح و تحشیه: مدرس رضوی، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- شمس‌الدین محمد تبریزی، (۱۳۸۴)، مقالات شمس، تصحیح و تعلیق: محمدعلی موحد، تهران: انتشارات خوارزمی.
- شمیسا، سیروس، (۱۳۷۶)، سبک‌شناسی شعر، تهران: فردوس.
- صفا، ذبیح‌الله، (۱۳۶۸)، تاریخ ادبیات در ایران، تهران: فردوس.
- غلامرضایی، محمد، (۱۳۷۷)، سبک‌شناسی شعر پارسی از رودکی تا شاملو، تهران: جامی.
- فردوسی، ابوالقاسم، (۱۳۷۰)، شاهنامه، تصحیح ژول مول، تهران: انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی.
- محجوب، محمدجعفر، (۱۳۸۳)، ادبیات عامیانه ایران، به کوشش دکتر حسن ذوالفقاری، تهران: چشمه.
- موحد، محمدعلی، (۱۳۸۴)، تصحیح و تعلیق مقالات شمس، تهران: انتشارات خوارزمی.
- مولوی، جلال‌الدین محمد، (۱۳۷۵)، کلیات دیوان شمس، به تصحیح: استاد بدیع‌الزمان فروزانفر، تهران: انتشارات راد.
- \_\_\_\_\_، (۱۳۸۴)، مثنوی معنوی، به کوشش قوام‌الدین خرمشاهی، تهران: انتشارات دوستان.
- \_\_\_\_\_، (۱۳۸۷)، فیه ما فیه، با تصحیحات و حواشی: بدیع‌الزمان فروزانفر، تهران: انتشارات زوار.